

ذکر بروز نافرمانی و سرکشی برادران و منسوبان حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله صدر اعظم و ظهور سیاست شهریار کامکار معظم و انقراض سلسله و دولت وی

پوشیده مباد که حاجی ابراهیم خان صدراعظم و اعتمادالدوله پسر حاجی هاشم از کدخدایان و عمال معروف شیراز بود و رفته رفته به جهت کاردانی و عقل و تدبیر رتبه عالی حاصل کرد تا به کلانتری و شهرداری شیراز رسید. و گفته اند آبی ایشان در اصل از شهر قزوین بوده اند وقتی به شیراز آمده اند با سلسله حاجی قوام شیرازی که معاصر و ممدوح حافظ شاعر مشهور است وصلت کرده اند و در آن ولایت زیسته اند تا در زمان نادر شاه، حاجی محمد هاشم کدخدای محلات حیدری خانه به حکم نادر شاه مکفوف البصر و واحد العین گردید.

چون بعد از کریم خان زند، علی مرادخان برمسند حکومت بر نشست اعیان فارس را که از آن جمله میرزا محمد کلانتر سابق بوده است به اصفهان نقل و تحویل کرد و میرزا محمد کلانتر در زمان جعفر خان زند به طهران آمده مورد الطاف خاقان شهید آقامحمدشاه قاجار شد و جعفرخان، کلانتری شیراز را به حاجی ابراهیم خان تفویض کرد و استقلال و جلال یافت.

و چون دولت لطفعلی خان پسر جعفر خان متزلزل بود اراده عزل و قتل وی کرد، و این امر را به تعویق انداخت تا از سفر اصفهان رجوع کند. و حاجی معزی الیه از این معنی و اراده آگاهی حاصل نمود لهذا به اشارت او عبدالرحیم خان برادرش در سمیرم اردوی لطفعلی خان را پراکنده و متفرق کرده به شیراز رجعت نمود، و در معاودت لطفعلی خان در بر روی او بر بستند چنانکه گذشت به حضرت شهریار قاجار ملتجی شدند.

و خاقان شهید او را تقویت فرمود و حکمران فارس شد و به وزارت خاصه مفتخر و لقب اعتمادالدوله یافت تا بعد از شهادت خاقان کبیر شهید حضرت شهریار فلک دربار فتحعلی شاه کشورستان بر مراتب مناصب او بیفزود او را به

صدارت اعظم و کنالت امورات دولت مکرم مخصوص کرد، و برادران او را حکومت و ایالت بلاد داد، چنانکه برادر اکبرش عبدالرحیم خان بیگلربیگی عراق و اصفهان شد و محمدحسین خان والی کوه‌کیلویه و بهبهان آمد، و آقا محمد زمان کلانتری شیراز یافت. و فرزند اکبر حاجی مذکور میرزا محمد خان بیگلربیگی فارس بود و دیگر فرزندش اسدالله خان به حکومت بروجرد و خوزستان افتخار داشت. و در واقع نیمه مُلک ایران با برادر و اولاد او بود و اختیار کل دولت پادشاه و الاجاه در دست او تخصیص داشت. و در مجلس حضرت شهریار قاجار غالباً اذن جلوس داشتی و نشستگی و در رتق و فتق ابواب مُلک و دولت و عزل و نصب ارباب حشمت و صولت اقتدار و اختیار کلی داشتی و در مقام صدارت اعظم بی‌رأی و تصدیق او امری صدور نپذیرفتی.

علی‌الجملة مدت چهارده (۱۴) سال در این [۱۵۶] دو دولت کمال استقلال یافته بود و همانا در این مدت که نواب اشرف شاهزاده حسینعلی میرزا در فارس به فرمانروائی رفته بود اسم حکومت با آن حضرت و رسم با میرزا محمدخان بیگلربیگی شیراز بود. لہذا از دور و نزدیک و ترک و تاجیک زمزمه و همهمه بر آمد و همه با یکدیگر درد دل کردن گرفتند و از حال بلاد و عباد سخنها گفتند.

و چون گروهی از دبیران مازندرانی را با جناب صدارت مآب میرزا محمد شفیع بندپی ارادت و صداقت بود، ایشان نیز از اطراف و جوانب در کار او یعنی حاجی اعتمادالدوله سعایت کردند و از قول او به خدمت خاقان گیتی ستان سخنان درشت روایت، چندانکه در نهفتن این اسرار حوصله و حزم سزاوار بود، پادشاه گیتی پناه تأمل و تحمل فرمود تا نوشته‌ای چند به حضور حضرت خاقانی آوردند و نگارش آنها را به وی نسبت کردند و معروض داشتند که: با جماعتی بزرگ معاهده کرده و عزم جنایت و قصد خیانت دارد. اگر چه سقم و صحت این امر مخفی است و خداوند دانا و آگاه، ولی وقایع نگاران دولت خاقان گیتی ستان چنین نگارش کرده‌اند. علی‌ایّ حال خاطر مبارک پادشاهی از وی مکدر و اتمام کارش در آن روزگار مقدر گردید.

چون بستگان و پیوستگان و فرزندان و برادران و متعلقان و آفره و متکاثره داشت، امنای دولت اظهار و شهرت این اندیشه را صلاح وقت ندانستند و مایه آشفتگی

ملک فهمیدند، لهذا به حکم پادشاهی جمعی در طهران و سایر بلاد مأمور شدند که در یک روز معین تمام آن حکام و امرا و اعظام را گرفته به سیاست رسانند. حاجی ابراهیم خان و عبدالرحیم خان را در دارالخلافه و اسدالله خان را محمدعلی خان قاجار قوینلو در بروجرد و محمدحسین خان والی کوهکیلویه را علی خان قاجار قوینلو و میرزا محمد خان بیگلربیگی شیراز و آقا محمد زمان کلانتر آنجا را با حسن خان ولد عبدالرحیم خان مذکور کارگزاران شاهزاده بگرفتند و مکفوف البصر و معدوم الاثر نمودند.

طایفه‌ای که مانند آل برمک قبول خلق و عزت سلطانی داشتند در غزه ذیحجه الحرام یکهزار و دوست و پانزده (۱۲۱۵ هـ / آوریل ۱۸۰۱ م) به یک لحظه اسباب جلالت و مسند ایالت ایشان پیچیده و دست از کفایت و کفالت کشیده آمدند **فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ**، چندی که در قزوین و طالقان به سر بردند تا عمر به سر آوردند و تتمیم حال بقایای این سلسله در محل خود معروض و مرقوم و مشهود و معلوم خواهد آمد. میرزا عبدالوهاب کلانتر اصفهان و حاجی میرزا زمان کلانتر تبریز به محاسبه میرزا محمدخان به فارس مأمور شدند و بقایای چند ساله آن ولایت را محاسبه کرده به حضور اعلی آوردند.

و چون در این حادثه بعضی از امرا نیز متهم گردیده بودند مهدیقلی خان قاجار قوینلو که از معتبرترین طایفه علیه و از اکابر قاجاریه و سابقاً حاکم قزوین و طهران بود به حضور اقدس آوردند و او را در حضور چوب ایلیک زدند، یعنی امرا و بزرگان قاجار هر یک چوبی بر پای او زدند و گذشتند و تنبیه ایلی یافت. و چون این جماعت را به معاهده با نواب حسینقلی خان برادر متهم کرده بودند محمدقلی خان قاجار برادر مهدیقلی خان بیگلربیگی طهران که حسب الامر به چوب مضروب شد این بیت بر حضرت خاقانی عرضه کرد:

بیت

نه شه کاذب نه شیرین بیستون رو خدا داند که بست این تهمت نو
لهذا معفو و مخلع گردید و هکذا ابراهیم خان و آقا خان کتول که دو برادر معتبر و دلیر و معتمد بودند نابینا گردیدند، و صدارت اعظم به جناب میرزا محمد شفیع

مازندرانی که وزیر حضرت خاقان شهید بود مؤوض گردید.

ذکر تفویض صدارت اعظم به میرزا محمد شفیع بن میرزا احمد مشهور به مازندرانی

جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم ولد میرزا احمد پدرش از چاکران نادر شاه افشار بوده و از اصفهان به بندپی مازندران سکنی گرفته، در بدو دولت خاقان شهید و عزیمت از بندپی به مازندران و استرآباد میرزا محمد شفیع که از وابستگان حاجی جان خان حاکم بندپی بود به جهت نگارش رقیمه به حضور خاقانی در آمد و مورد التفات شد و در رکاب نصرت مآب روانه گردید.

و بعد از فتوح ظفر در آن سفر مرتبه وزارت یافت و در هنگام دارائی و سلطنت آن پادشاه دانا کمال اعتبار و محرمیت داشت و بعد از شهادت آن سلطان بی عدیل چنانکه مذکور شد در طهران معتکف و امین بود و عریضه به حضرت خاقانی نوشته به شیراز فرستاد و به موافقت میرزا محمد خان قاجار دولو بیگلاریبگی طهران به محارست دارالملک پرداخت تا خاقان منصور از فارس به دارالسلطنه آمده مستقل گردید و جلوس گزید. و در این ایام که دولت اعتمادالدوله شیرازی سپری گشت میرزا محمد شفیع به صدارت اعظم اختصاص یافت و به مراتب اعلی ارتقا جست.

[میل شاهانه به شکار]

هم درین ایام حضرت خاقان گیتی ستان فتحعلی شاه به نخجیر و شکار و سیر و تماشای دشت و کوهسار میل فرمود، شبی در قصر قاجار و روزی در جاجرود و از آنجا به چمن مشای دماوند تفتن و دو روزی در کنار رود زیار به شکار ماهی گذشت. و از آنجا صیدکنان و نخجیرافکنان به لاسم نوا درآمد. سیزدهم شهر صفر را که روز فوت کریم خان زند و خروج خاقان زند بند بود میمون دانسته در آن قریه یعنی نوا با نوای چنگ و نای و عیش و عشرت با غزالان سیم ساق هوش ربای به سر رفت

۱۱۵۷| و از آن حدود به چمن ارجمند خرامید و در روز اربعین چنانکه رسم این سلسله شریعت آئین است به تعزیه جناب خامس آل عبا حضرت سیدالشهداء بگذشت.

و در شکارگاه چمن لار که دشتی است پر سبزه زار خاکش بهجت انگیز و آبش خوشگوار به عرض پیشکاران دربار رسید که دیگر باره جناب اخوت مآب حسینقلی خان سر به سرکشی برآورده و از کاشانه کاشان به دیوانخانه صفهان تاخته و گروهی از دیوان دیوانه برگرد خود جمع ساخته با سلیمان زمان به تحریک اهریمنان در مقام خلاف و نفاق و بغی و شقاق است. بناءً علیه اطفای نوایر فتنه و فساد او را از چمن لار به مستقر اجلال و کامرانی ایاب آرا گردید.

در ذکر

طنیان حسینقلی خان و اضمحلال وی در شهر قم

اجمال این مقال اینکه چون نواب حسینقلی خان به حکومت کاشان رفت، دیگر باره از هر کناره گروهی از اوباش و ارذال تفتن خصال در طمع مُلک و مال به گردش اجتماع و اتصال جستند تا شخصی مجهول الحال در کسوت شیادی و خصلت صیادی از اهالی ایل بیرانوند به دعوی علم اکسیر و صناعت داعیه فقر و قناعت بوی پیوست. اگر چه گاهی ملا بارانی و زمانی ملا محمد خود را در هر دیاری خوانده بود، در این وقت خورش را به محمد قاسم بیک مدعو کرد و سیدی دیگر که خارج النسب بود، در لباس پیری و ارشاد با خود یار کرده به دستگیری یکدیگر شعبده بازی و فتنه آغازی بنیاد کردند و به خان والاشان وعده سلطنت دادند.

الحاصل محمد قاسم صاحب اختیار مُلک و مال خان والاشان شده، نواب شاهزاده محمد تقی میرزا را که خاقان گیتی ستان به نام فرزندی به برادر نامهرور سپرده بود نیز فریب داده با خود رفیق کردند و امیر خواندند. در شب سه شنبه شانزدهم ربیع الاول به نطنز خرامیدند و فرمانی مجعول مشتمل بر عزل حاجی محمد حسین خان بیگلاریگی اصفهان و نصب شاهزاده ساخته به اصفهان ارسال

داشتند.

حاجی محمد حسین خان که بساختن تخت مرصع فرمایشی خاقان اعظم اشتغال داشت متوحش شده فراراً روی به نائین یزد نهاد و حسینقلی خان در عمارت سعادت آباد در کمال استقلال و استبداد جلوس فرمود و محمد قاسم بیک با جماعتی در شهر به رتق و فتق و گرفتن و بستن و کشتن و خستن رعایا و برایا مشغول شد، مبلغی اموال تجار به مؤاخذه و مصادره به غارت رفت و حاجی جعفر خراسکانی برادر باقرخان را حکومت اصفهان دادند. و بعد از نهضت و غارت و جمع مال و اخذ منال عیال خود را در قلعه اصفهانک من توابع کراج گذاشته خود و محمد قاسم و سایر ملتزمین رکاب را برداشته بعد از سکه و خطبه و جلوس روی به قلمرو علیشکر بهارلوی نهاد.

چون تفصیل این احوال به عرض حضرت شاهنشاهی رسید متحیر و متغیر گردید، نخست جان محمدخان دولوی قاجار به محارست قم و کاشان و حسینقلی خان برادرزاده او به حدود عراق و اصفهان و آقا خان ولد مصطفی خان عم به طرف سیلاخور با جماعتی از دلیران و امیران روانه شدند، و حکم محکم به حکام و عمال عراق و فارس مرقوم شد که حسینقلی خان را گرفته مقید و محبوس به عز خاکبوس رسانند.

و از اتفاقات در همین اوقات ابراهیم خان عمزاده و سلیمان خان اعتضادالدوله از سبزوار و نیشابور با عباس میرزا برادر نادر میرزا بن شاهرخ بن رضا قلی میرزا بن نادر شاه که به گروگان و استشفاع همی آوردند در رسیدند، و حضرت پادشاه حکمت آگاه سکندر جاه نواب نایب السلطنه عباس میرزا و میرزا محمد شفیع صدر- اعظم را در تختگاه خسروی گذاشته با جیشی جرّار و جُندی خونخوار و غضبی دوزخ لهب و قهری سعیر شرار در دویم ربیع با همتی رفیع راه عراق برگرفت:

لمؤلفه

همی رفت خسرو برو پرز چین ز کار برادر پژند و غمین
حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان که از آنجا به نائین و یزد گریخته و در دامان همت مشایخ نائینی در آویخته در کمال رجا روی النجا به درگاه حضرت شاهنشاه قاجار می آورد، در قرای نطنز شرف رکاب بوسی یافت و مورد التفات شد،

راه هشت روزه به پای سمنند خسرو همت بلند سپرده و در چهارم روز به بخت فیروز شهر اصفهان را رشک جهان کرد. خبر ورود پادشاهی در اطراف منتشر و نفسها در سینه‌های اعدا خنجر و مژگانها بر دیده‌ها نشتر شد، ابراهیم خان قاجار عمزاده و حسین خان قزوینی به تسخیر قلعه اصفهانک مأمور شدند و خود به نفس نفیس از اصفهان ایلغار فرموده به تعاقب حسین قلی خان راه گلپایگان قطع همی کرد، و معروض افتاد که او به حدود لرستان و کرمانشهان فرار کرده و قصد بغداد دارد، پادشاه راز آگاه حزم پیشه صافی اندیشه به آقا خان و محمد علی خان قوبللو و حسین خان والی فیلی فرمان داد که راه بر او فرو بندند و او را به بلاد روم شدن نگذارند، مغلول کرده به پیشگاه فرستند.

مع القصه عرصه بر او تنگ کردند و راه بر بستند و همراهان او متفرق شدند، محمد قاسم به بغداد گریخت و وی سرگشته و آسیمه سر و مضطرب و مضطرب و آغروق ریخته خود را به معصومه قم رسانیده، و چون کبکی که از شاهبازی رمیده پناه به درختی برد از بیم عقوبت شاه و از خبر تعاقب سپاه از اسب پیاده آمده خود را به ضریح مطهره معصومه محترمه در آویخت و اشک ندامت بر چهره همی ریخت. بالاخره در پنج‌شنبه بیست و ششم ۱۱۵۸ | ربیع الاخر در حرم محترم بضعه موسی الکاظم، حسین قلی خان خاسر و نادم شمشیر به گردن افکنده در پیش شهریار کامکار سه بار زمین بوسیده به گریه در آمد و معصومه را شفیع کرده استدعای عفو جرایم نمود.

و حضرت شاهنشاه جم جاه را عرق اخوت و عصب مروت به ضربان و هیجان درآمده از فرط فتوت گناه آن مجرم عذرخواه را به عفو و صفح مقرون داشت و او را هم به خواهش او در آن مکان معتکفاً فرو گذاشت، و میرزا ابوالحسن خان همشیره‌زاده حاجی ابراهیم خان شیرازی که از نواحی شوشتر فرار کرده در آن حریم قرار گرفته بود عجز و لابه پیشه کرده معفو و به زیارت مکه معظمه مرخص گردید.

اعوان و انصار حسینقلی خان مورد شکنجه و سیاست شدند، حاجی جعفر خراسکانی نیز از آن جمله بود که او را قیلوقه کردند.

و پس از چندی به شفاعت جناب میرزا ابوالقاسم گیلانی از علمای عهد، حسینقلی خان را به طهران خواندند و در قریه‌ای از فرای شمیران که دزاشیب

خوانند مقام دادند و به طاعت و عبادت می‌گذراند و بعد از اندک مدتی و قلیل فرصتی چشم از دولت جهانبنانی پوشید و جهان بین را بدرود کرد^۱. هم در آن قریه تا زمان رحیل به طاعت رب جلیل اشتغال می‌جست تا درگذشت. و خاقان گیتی ستان اولاد او را پدرانہ تربیت فرموده به عوطف گوناگون و عوارف از حد فزون مشمول فرمود، پیوسته از کار برادر نامهربان متاسف بود و چاره نداشت.

اعروسی عباس میرزا نایب السلطنه با دختر محمدخان دولو بیگلربیگی تهران

و هم از وقایع این سال فرخنده مآل جشن و سور و عروسی میمون مبارک شاهزاده والاتبار نواب عباس میرزا ولیعهد دولت گیتی مدار بود که صبیبه مرضیه امیر کبیر میرزا محمد خان دولو بیگلربیگی طهران را به وی خطبه کردند و جشنی بزرگ که زیاده از صد هزار (۱۰۰۰۰۰) تومان به مخارج آن مصروف شد، در دارالخلافه ری بر پای کردند که دیده‌گردون پیر آن را تا کنون نظیر ندیده. و شاهزادگان اطراف در ری انجمن کردند، و از آن جمله نواب حسین علی میرزا فرمانروای فارس بود که پیشکشی وافر از حضور گذرانید که شرح آن در روزنامه وقایع‌نگاران دولت ابد مدت تفصیل یافته، و برخی این جشن همیون را بعد از مراجعت خراسان نگاشته‌اند^۲.

واضح است و در هر جشنی و عیدی خطبای هبرزی و شعرای بلیغ خطبه‌ها خواندند که اگر نگارش یابد این تاریخ تذکره مشحون به نثر و نظم گوناگون گردد، چه

۱. به روایت صاحب ناسخ‌التواریخ: بعد از چند مدت مردم قم و زابرین آن حرم از سوءسلوک حسینقلی خان بنالیدند، پس حکم رفت تا او را به طهران آورده در قریه‌ای از قرای شمشیران محبوس داشتند و از بهر حبس‌خانه او حصار می‌کشیدند که متقب و مردرو آن از سوی بیرون بود تا مبادا وقتی در اندرون قلعه طغیان کند و خویشتن‌داری بتواند. و همچنان در آنجا می‌زیست تا آن گاه که هم در این سال والدۀ شهریار وداع جهان گفت، پس فرمان رفت تا مردم دژخیم برفتند و او را از هر دو چشم نابینا ساختند و یک سال دیگر بزیست، آن گاه در طریق خراسان جان بداد (۱۱۵/۱).

۲. اعتمادالسلطنه این واقعه را ذیل وقایع سال ۱۲۱۷ ه. ق نوشته است.

که در دربار شاهنشاه قاجار ارباب کمال و اصحاب فضل زیاده از عهد محمود غزنوی بوده‌اند و خود آن پادشاه جم جاه را طبع بلند و ابیات ارجمند بوده و به همه کمال اتصاف داشته و همت بر تربیت فضلا و بلغا و شعرا و فصحا می‌گماشته چنانکه در مقام انساب به ذکر اغلب خواهد پرداخت.

در ذکر سفر خیریت اثر خراسان و غلبه و قهر بر امرای آن سامان

سابقاً مرقوم افتاد که سرداران با اقتدار به تسخیر سبزواریان رفته و آنچه از لوازم قهر و غلبه است در آن نواحی و حدود به ظهور و شهود آوردند، و چون خبر طغیان حسین قلی خان شنیدند به عزم رزم او برگردیدند. و الله یار خان قلیجی چون شمشیری در نیام و شیری در کنام نهفته آمد، تراکمه دشت نیز به اشارت امنای دولت همیون دست به یغما و غارت و ایذا و اسارت اهالی سبزواریان برگشادند، و قلیج آقای میر قلیج الله یارخان قلیجی را بکشتند و وی را مستاصل ساختند. ناچار کس به دربار نایب السلطنه فرستاده اظهار ارادت کرد و در روز ورود فرستاده‌اش یکی از پسران او که در رکاب شاهزاده ولیعهد بود رحلت نمود، این نیز مزید افسردگی طبع و پژمردگی دل وی گردیده کارگزاران دربار ولیعهدی او را به جان‌بخشی مژده دادند و ضمانت کردند. او نیز فرصت غنیمت شمرده با اهل و عیال حرکت نموده ملتجی به آستان مروت پاسبان شاهنشاهی شد. پادشاه جوان از قتل آن خرف پیر ناتوان اغماض فرمود و اشتها رد که مسکن قدیمه قوم قلیجی بوده به سیورغال او مقرر فرمود و میرزا محمد خان قاجار قیاقلو به ایالت سبزواری رفت و در آن شهر مستقل شد.

جعفر خان بیات نیز اندیشه رجوع به درگاه پادشاه کرده ولی ایمن نبود و انتهاز فرصت همی کرد.

ذکر سفر مشهد مقدس و وقایع آن ارض اقدس

اجمالاً مرقوم و معلوم شد که نادر میرزا بن شاهرخ شاه در ارض اقدس مشهد مقدس رضوی به ایالت آن شهر جنت بهره دل خوش داشت و صبیبه خود را به حکم اظهار خلوص و عقیدت به اتفاق میرزا محمد شفیع وزیر به درگاه پادشاه جهانگیر فرستاده بود، و به حکم حضرت شهریار با اقتدار در حباله نکاح برادر جلالت آثار حسینقلی خان قاجار در آمده بود، و دیگر بار عباس میرزا برادر خود را به حضور حضرت خاقانی فرستاد و عذر شرفیابی خواست، پادشاه جم جاه او را به خلاع مکمل برآراست و اظهار ملاطفت فرمود، و در مدافعه نادر سلطان مسامحه فرمود، به جهت اتمام حجت با وی مدارا همی نمود تا عقلا و اساطین بدانند که سلاطین را به انقراض دودمان سلاطین تعجیل و تحریص ستوده نیست و این کار به دست پروردگار است، همه آن کند که خود خواهد، دولتی را فراید و ملتی را بکاهد، اگر پادشاه قاجار بر امرا و حکام خراسان سخت‌گرفتی همه با هم همداستان شدند و تقویت دولت نادر میرزا کردند، لهذا پادشاه سکندر جاه فلاطون پیشکار که پرورده خاقان شهید پیران رای افراسیاب عزم [۱۵۹] بود بر وفق تدابیر مُلک گذاری حرکت همی فرمود که گفته‌اند:

بیت

برائی لشکری را بشکنی پشت به شمشیری یکی تا ده توان کشت
 نادر میرزا پس از فرستادن برادر خود عباس میرزا از شرفیابی خدمت پادشاه
 ایران استکبار ورزیده و استنکار گزیده، به دفع الوقت حیلتی همی کرد و روزی به
 شب همی آورد تا وجود او بر اهالی خراسان مایه خذلان آمده متفق الرأی به عرض
 دارای مُلک آرای رسانیدند که ما از تعدی او به ستوهیم و در قبول خدمت پادشاه
 ذیجاه ایران متفق و هم گروه، لهذا به امر خسرو نافذ الامر نخست ابراهیم خان
 بنی عم و داماد پادشاه و الانهاد که امیری بود باذل و دلیری کامل شجاعت با خرد
 جمع کرده و ادب با نسب توأمان آورده و در حضرت دارای ملک آرا عزیزتر از فرزند
 و برادر منقلای لشکر قیامت حشر پادشاه ذیجاه شده، خوابگاهش خانه زین و

مسندش تبریزین، جامه‌اش پشمینه مازندری و خرقه‌اش خشن کسکری بود روی به نواحی خراسان نهاد، در بیست و ششم ذیحجه سال یکهزار و دو صد و شانزده (۱۲۱۶ هـ / آوریل ۱۸۰۲ م) با دوازده هزار (۱۲۰۰۰) سوار سام حسام زال کوپال مانند برق تیز روی به عرصه ترشیز کرده، چون آتش همی تافت و چون باد همی تاخت:

لمؤلفه

فرامرزگفتی ز زابلستان بتازد همی سوی کابلستان

پس از حرکت وی از ری شاهنشاه قاجار در هفدهم شهر محرم الحرام یکهزار و دو بیست و هفده (۱۲۱۷ هـ / مه ۱۸۰۲ م) از دارالسلطنه نهضت فرموده با شیران مردخوار و مردان شیر اوبار و جیوشی آراسته چون پر طاووس و جنودی پیراسته چون چتر کاوس و توپهای تنین پیکر و دیوهای عفریت منظر و جنائب رنگین و کتابی سنگین رکضت فرمود، نخست پیشخانه کشان اشترهای کوه کوهان خارخوار باربردار و اشترهای بارکش زرین جلاجل گردون هیاکل را به جولان در آوردند و کوه و دشت را از انبوهی آن هیوانان کوه پیکر مشحون به پشته‌های رفیع و تلهای منیع کردند، و از آن سپس توپچیان مریخ کردار و زنبورک فکنان زحل آثار با گردونهای گردون سیرت راه برگرفتند، رکابداران ترکمان کمان و جنبیت کشان اوزبک اقران و تیرافکنان تاتاری و حصارگیران حصاری مقدمه‌الجیش را چون برانگار چنگیزی و جوانگار تیموری رونق افزودند، در آغاز و وسط و انجام هر منزلی از منازل شنلیک توپ و زنبوره جهان آشوب در آسمان و زمین غریو و طنین همی افکند، نخجیران کوه و دشت و پرندگان صحرا و هامون همی بر میدند غلغله سواران و ولوله پیادگان در اطراف و اکناف جهان زلزله همی افکند و غبار مواکب و مراکب روی سپهر و مهر همی پوشید.

این فرزندزاده سلطان محمد حسین خان بن فتحعلی خان مغفور که از اولاد چنگیز و احفاد تیمور بود به حکم وراثت در مُلک خراسان یورش چنگیزی و شورش تیموری تازه فرمود و کوس جلال و نای نبالت را در صفحات خاوران بلند آوازه نمود، چنانکه شاه اسمعیل صفوی ماضی به محاربه شیبک خان اوزبک رود یا شاه طهماسب فرزند او به مدافعه عبدالله خان ماوراءالنهری همی شود با سپاهی

بی‌کوران و جیشی ستاره اقران همی رفت، خون بداندیشان در عروق و اعصاب ایشان چون شاخ بقم و مرجان خشک ماند، خوانین خراسان مشوش و هراسان در اصلاح این کار و انجام این کارزار اندیشه همی کردند و به مصالح حال خود غلامی و بردگی پیشه همی نمودند. و این شهریار آزادگان با مردان و رادان در چمن رادکان استجمام مراکب را و استجمام مواکب را روزی چند بیاسود و به تکمیل جنود نصرت نمود استقرار همی فرمود.

اسحق خان گُرد قرائی که تا این زمان روی دل به شاه زمان افغان داشت پس از ورود محمود میرزا برادر او و انکسار رایت وی حفظ خود را صلاح حال در متابعت و مطاوعت دارای بی‌همال دانسته تا دعوی خلوص او را نصوصی باشد به استمالت جعفر خان بیات به نشابور رفت و او را مستمال کرده و به اتفاق وی روی به عتبه علیّه ظلّ اللّهی آورده. سایر خوانین خراسان مانند امیرگونه خان حکمران خبوشان و ابراهیم خان حاکم اسفراین و حکام قهستان و قاین سراسر روی به اردوی پادشاه جهانگیر جهانجوی نهادند.

اعتمادالدوله سلیمان خان قاجار و حسین خان قوللر آقاسی قاجار قزوینی به تسخیر قلعه چناران مانند چناران آتش در گرفته گرماگرم و تندتند همی رفتند و نواب شاهزاده آزاده اکبر ارشد محمد علی میرزا و اسحق خان گُرد قرائی به رسم منفی و مقدمه الجیش به تسخیر و محاصره مشهد مقدس روانه شدند و پس از روزی رایات خاقان ظفرمند با امرای بسیار از آزادگان از انجمن چمن رادگان که روز نهم ربیع الاولی و از ایام ربیع فصول دولت اعلی بود مانند سیلابهای جاری بر صفحات ارض اقدس و مشهد مقدس طاری و ساری شدند و به نحوی که بحر محیط اطراف خاک بسیط را احاطه کند به گرداگرد باره شهر طوس محاصره و مجاورت گزیدند، فرا و بقاع اکناف و اطراف آن شهر جنت انصاف را بغارتیدند و کار را بر نادر میرزای افشار تنگ کردند.

همانا که روزگار کیفر و اوقات مکافات داور را موعده در همین پرخاش و گردون را گاه بروز و ظهور پاداش بود، عبرت اریاب خبیرت را زمان فراز آمد که قصاص خون فتحعلی خان بی‌گناه را در حلقوم نادرسلطان افشار مکافات بدیدار بینند، زیرا که وارث ثاران شهریار مغفور را گاه قدرت اخذ [۱۶۰] نار رسیده، چه بر وفق عقل و

نقل تقاص و تلافی در عوالم حس محسوس است و این معنی به براهین شرعی و اخبار حقیقه منصوص، اگر چه خداوند دیرگیرد ولی سخت گیرد. و به ملاحظه تغییر صور و اسما خلق را از حقایق و مسمّا غفلت افتد و تحقیق این اشارات مخالف طریقه تاریخ نیست، بلکه از دقایق معارف و نکات تاریخ نگاری است. و اگر چنانکه دانیم به ذکر بعضی از تلافی و تکافی نکته رانیم صورت بیان مباحث ایراد کنند و به طورهای متداوله نگارش ما را نپذیرند چنانکه هر کس تالیفی یا تصنیفی کند هدف سهام ملام مردم شود و پیدا است که نتوان به طبع همه عالم که عوالم مختلفه دارند یک سخن سرود، باری هر عیب که سلطان بپسندد هنر است.

در بیان قحط و غلای

شهر مشهد مقدس و طول زمان محاصره و

استشفاع جناب فضایل مآب میرزا محمد مهدی مجتهد و

استخلاص شهر و اخذ

نادر سلطان بن شاهرخ شاه بن رضاقلی میرزا بن نادر شاه و

مراجعت موکب ظفر کوکب از خارج شهر به جانب دارالسلطنه و

سایر وقایع اتفاقیه این سال که یک هزار و دو بیست و هفده

بوده (۱۲۱۷/۵ / ۱۸۰۲ م)

چون مدت محاصره ارض اقدس و مشهد مقدس تطویل یافت و سپاه حضرت پادشاه اسلام پناه حوالی و نواحی شهر را تاخت و تاز تمام کردند در شهر قحط و غلای عظیم وقوع یافت، عجزه و مساکین از شدت جوع به عالم آخرت رجوع کردند، سادات و قادات علما و فضلا به ناله و شیون درآمدند.

چون برج و باره در تصرف چاکران نادر سلطان بود، خلائق در سپردن شهر قدرت نداشتند و کارکنان دربار پادشاه و الاجاه مکرر عرض کردند که رخصت بستن توپ باره کوکب بر بروج و دروب حاصل کنند، پادشاه اسلام پناه بنا بر حسن عقیدت و حفظ شریعت و تعظیم و تکریم آن امام همام و الامقام که مرقد مطهرش زیارتگاه خواص و عوام، از این عمل تحاشی و ممانعت شدید فرمود و بر این سوء ادب و جسارت که در دو گیتی سرمایه شقاوت و خسارت است انکار بلیغ نمود.

چون نزول خیول نصرت شمول پادشاهی در عشر اول شهر ربیع الاول بر گیرد مشهد مقدس رضوی علیه السلام واقع و از یک ماه تجاوز کرده بود، اهالی شهر

سراسر به خدمت جناب عالم و فاضل کامل میرزا محمد مهدی مشهدی اجتماع کرده او را شفیع و واسطه و معین و رابطه کار دانسته، آن جناب نیز به اردوی همیون شاهنشاهی آمده شفاهاً شفاعت گزین گردید و مشروح و مشهود داشت که:

اهالی شهر از ظلم نادر سلطان و از فقر و فاقه به جان آمده‌اند، ولی چون ابواب و بروج و اختیار دخول و خروج در دست کسان اوست قدرت سپردن حصار و بیرون آمدن به زینهار ندارند؛ و هرگاه پادشاه اسلام به قانون سلاطین سابقه اوزبکیه به قهر و غلبه و زدن توپ باره فکن خاره شکن شهر را مفتوح و مسلمانان را مقتول و مجروح فرمایند با آن طایفه چه تفاوتی دارند، چه عبدالمؤمن و عبدالله خان اوزبک نیز همین کار کرده‌اند.

پادشاه اسلام پناه شریعت آگاه فرمود:

نعوذ بالله که ما بدین کار راضی شویم و بدین ننگ تن در دهیم، چه سلطنت ما به نیابت مجتهدین عهد و ما را به سعادت خدمت ائمه هادین مهتدین سعی و جهد است. و چون شنیده‌ایم که نادر سلطان به بعضی اعمال خلاف شریعت مبادرت کرده و می‌کند به قلع و قمع او و رهائی رعایا مصمم شده‌ایم.

بالاخره امرای خراسان متعهد شدند که بعد از حرکت اردوی پادشاهی به جانب دارالسلطنه به تدبیر و مداخله شهر را مستخلص و نادر سلطان را مقید کرده به حضور اعلی آورند. لهذا موکب ظفر کوکب پادشاه گیتی پناه به معاودت در آمد و حسین خان قاجار قزوینی حاکم نیشابور و سردار خراسان را به توقف و تسخیر ارض اقدس مأمور فرموده، بعد از رسیدن به منزل علی بولاغ دامغان و نشاط صید و شکار به جانب شهر سمنان که دارالایاله نواب شاهزاده والاتبار محمد ولی میرزا بود توجه فرمود.

در ذکر شهر سمنان و
 ورود حضرت خاقان گیتی ستان سلطان فتحعلی شاه قاجار
 در آن شهر ارم بهر و طویهای شاهانه و
 خدمات شایان نواب مستطاب
 شاهزاده محمد ولی میرزا حاکم آن دیار و
 سایر وقایع آن ایام

پوشیده مباد که سمنان شهری است دلنشین و بلدهای نزهت قرین، از بناهای
 ظهورت دیوبند بوده است و در وقتی تعمیر یافته آب و هوایی خوب و نار و انگور
 و انجیر و بادام و پسته مشهور و مرغوب دارد، قرای خرم و باغات نزهت توأم در
 اطراف آن واقع است، آن شهر در زمین نشیب و فراز اتفاق افتاده و اطرافش گشاده
 است، مردمان با نام از آن مقام برخواسته‌اند، رکن الدین شیخ علاءالدوله احمد بن
 محمد از عرفاء و محققین سمنان مشهور است و صاحب تصانیف بوده، وزرای
 اولاد امیر تیمورگورکانی غالباً سمنانی بوده‌اند. و از ابنیه حضرت خاقان گیتی ستان
 مسجدی ممتاز در آن شهر به اتمام رسیده.

چون در این ایام مقر حکومت شاهزاده و الامقام نواب محمد ولی میرزا بود
 خاقان گیتی ستان بدان شهر رغبت و توجه فرمود، شاهزاده طویهای دلکش و ما
 حضرهای [۱۶۱] لطیف به شاه و سپاه برآراسته و خدمات نیکو به جای آورد و مورد
 توجهات پدر و الاگهر گردید و عن قریب به ایالت خراسان تربیت و تقویت یافت.
 در این ایام قیصر میرزا ولد شاه زمان بن تیمور شاه افغان از جانب هرات با برادر
 خود فیروز میرزا به حضور اعلی در آمد و از جمله تنسوقات یک زنجیر فیل کوه
 عدیل قوی هیکل بود، و از وقایع خویش سخنان معروض داشت و اظهار مخالفت
 و مصادقت نمود.

و در ایام حرکت از سمنان به طهران اخبار قتل عام کربلای معلی معروض رای
 بیضا ضیای اعلی گردید و مورد غضب و قهر و تغییر مزاج پادشاه دهر آمد، چنانکه
 به موجزی از آن خواهم پرداخت. و در هفتم شهر جمادی الاولی نزول اجلال در
 طهران واقع گردید و عروسی نواب شاهزاده نایب السلطنه العلیه العالیه عباس میرزا

در این اوان واقع شده و اصح روایات چنین است.

در ذکر فتنه طایفه ضاله وهابیه و قتل عام کربلای معلی و مختصری از عقاید آن قوم گمراه

مردی کذاب وهاب نام بی ذوق و وجد از طوایف اعراب به وادی نجد که در بصره تلمیذ محمد نامی بصروی بود به عراق عجم افتاد و چندی با علمای عهد ابواب معاشرت گشاد، چون سحیت سجینی و فطرت بی دینی داشت و مقصودش از اکتساب علوم و رسوم سروری و برتری بود، اعظم ارباب یقین را در مقام انکار و مبتدعین هوا آئین را قرین اقرار بود که العلم بلا عمل وبال و العمل بلا علم ضلال.

بیت

ای بسا کافر در این ظاهر گریخت خون صد مؤمن به پنهانی بریخت
تا کار آن مدبر منافق در بدع و هوا به جایی رسید که از طریقه شیعی و سنی هر دو
خود را بری و عری و مذهبی جدید اختراع نمود.

حاصل آنکه: فرقان مجید جامع مسائل است و جز آن تقلید و تتبع احادیث و اقوال ائمه و علما باطل است، قول رسول نیز بعد از فوت او در خور پیروی نیست، تابعین او نیز پس از فوت با کفار فرقی ندارند، در هر وقتی و عهدی دانائی از ظاهر قرآن حکمی تواند کرد که مناسب وقت باشد و آن مرد امام زمانه و شیخ یگانه است و متابعتش لازم، از زیارات، زیارت مکه واجب است و دیگر مشاهد مقدسه را طایف و زایر شدن بدعت و اختراع و بر مراقد و مقابر ائمه قباب زرین و قنادیل سیمین گذاشتن و از ایشان امید توسط و تشفع داشتن گناه بزرگ است، تاراج و اخذ ائاثه و اسباب و ذخایر مراقد و مقابر و ریختن خون متوطنین را ثوابی عظیم است. عبدالعزیز نام از مشایخ اعراب بادیه نجد به جهت صرفه و تصرف زر و مال و اماله قلوب اعراب شدید الضلال این مذهب سخیفه و ملت کشیفه را رواجی تمام داد و اعراب بادیه را بفریفت و بدین بهانه غارت و تاراج مشاهد مقدسه را پیشنهاد

همت ساخت و تصانیف پر اراجیف وهاب کذاب را که امام و مجتهد و مفتی آن قوم بود منتشر، بادیه نشینان صرفه حال در متابعت اجتهاد وهاب شمرده بر گرد عبدالعزیز وهابی اجتماع کردند، نخست دفاین و ذخایر مدینه طیبه شریفه را بغارتیدند و صاحب سامان شدند. و وی در نجد حصارى استوار بنیاد نهاد، در عتبه لقب داد و بسیاری از اعراب به گرد وی جمع آمدند و بلاد بگرفتند، حریمین - الشریفین را تصرف و اموال مردم را تاراج کردند در باره نجف اشرف تاختن گزیدند از حصانت حصار و اعانت شیعیان بنی خزاعه غلبه نیافتند.

سعود نامسعود که فرزند منحوس عبدالعزیز ملحد بود، در شجاعت و قساوت پایه اعلی یافت و به حکم پدر بدسیر به غارت عتبات عالیات عرش درجات شتافت و در اواخر سال یکهزار و دویست و شانزده (۱۲۱۶ هـ / آوریل ۱۸۰۲ م) صباح روز هیجدهم ذیحجه عید غدیر خم به ناگاه بر قلعه کربلاى معلی مشهد امام همام حسین بن علی علیه السلام تاختن کردند، شهر را بی خبر به تصرف در آوردند، چه بسیاری از اعزه آن شهر طاعت را به نجف اشرف غروی رفته بودند و جمعی مردمان ضعیف الحال و شکسته بال زاهد عابد رکع ساجد بر جای مانده در حرم محترم به نماز و ذکر اوراد دعوات اشتغال داشتند، چندین هزار تومان اموال تجار و غیره و کروری چند از نفود و اجناس سکنه حرم محترم به غارت بردند و کمال خلاف ادب و الحاد به ظهور آورد که قریب به شش (۶) ساعت هفت هزار (۷۰۰۰) عالم فاضل و مرشد کامل از علمای محققین و فضلالی صاحب یقین به قتل در آوردند، و آنچه در سر و بر مردان و زنان بود بر کشیدند، خون پیران و جوانان خدای شناس صاحب بینش و دانش چون سیلاب جریان گرفت و تن های چاک چاک متقیان حق پرست چون پشته پشته بر فراز یکدیگر بر آمد، و گروهی بزرگوار که در زمان امتحان و گاه حیات این جهان معاصر و معاون سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام نبودند و در این عهد در آن مرقد مبارکه آرزوی شهادت رکاب آن حضرت همی کردند، به حکم سعادت در این روزگار در حوالی مرقد آن امام اطهار بلکه در حضور روح پاک آن امام معصوم مقتول و در سلک شهدای گذشته مسطور و مذکور شدند یا

لَيْتِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَوْزَرَ نَوْزاً عَظِيماً . نعم قال:

رباعی

آنان که ره دوست گزیدند همه در کوی شهادت آرمیدند همه
 در معرکه دو کون فتح از عشق است هر چند سپاه او شهیدند همه
 و از جمله شهدا جناب عالم عامل و فاضل کامل مولانا فخرالدین عبدالصمد
 همدانی مؤلف «بحر المعارف» بوده که مدت چهل و چهار (۴۴) سال در آن
 حضرت مجاورت گزیده و سنین عمر شریفش در [۱۶۲] طاعت و عبادت و زهد و
 قناعت از مراحل ستین گذشته بود رحمت الله. هکذا جماعتی از سادات و علما و
 فضلا که در مقام خود مذکور خواهند شد به عزّ شهادت رسیدند.

زاده ناپاک شیخ نجد سعود بن عبدالعزیز که فرزند شیخ نجدی و برادر ذاتی ابن
 زیاد بود قطارهای اشتر از زر و جواهر و نفایس امتعه منهوبه گرانبار کرده به درعیه
 بازگشت و این اخبار ملالت آثار در بلاد و امصار انتشار و اشتها یافت.

و چون این خبر به مسامع مجامع چاکران حضرت شاهنشاه اسلام پناه
 شریعت پرور معدلت گستر خاقان ترک فتحعلی شاه قاجار رسید، محاسن مشکین از
 قطرات عبرات پر لؤلؤ شاهوار شد از غیرت دین محمدی خواب و خور بر وی حرام
 و به جمیع سپاه ایران فرمان داد، ولی چون این امر در ولایت متعلقه به سلسله بهیبه
 عثمانیه روی داده بود و روی نهادن بدان ملک مایه انقلاب و اضطراب حکام عراق
 عرب و بغداد می گردید، نخست اسمعیل بیک بیات غلام خاصه را با هزار تهدید و
 وعید به والی بغداد فرستاد.

و سلیمان پاشا متعهد شد که به تقویت خواندگار روم سلطان جلیل الشأن سلطان
 مصطفی خان به مکافات این عمل دود از دوده و هابیان بر آورد و همانا عمرش بدین
 سعادت وفا نکرد و در گذشت، و بعد از آن به حمیت و حمایت حضرت خاقانی و
 موافقت پاشای مغفور محمد علی پاشای مصری و فرزندش ابراهیم پاشا آن سلسله به
 مقرض صمصام انتقام انقراض یافتند و تمیم این اشارات در مقام انساب اجمالاً
 مذکور و مسطور خواهد شد.

در ذکر حال محمود میرزا و شاه زمان افغان و حال قیصر میرزا و رفتن به طهران

سبق نگارش رفته است که محمود میرزای افغان ملتجی به پادشاه ایران و متوسل به دولت حضرت خاقان شد و به امر آن حضرت حکام و امرای قایمات و قهستان به امداد او مأمور شدند و وی عزم قندهار کرد و منتشر ساخت که سپاه قاجار با وی همراه و مستعد کارزارند.

حاکمی که از جانب برادرش شاه زمان در قندهار بود خایف شده فرار کرده و محمود میرزا به قندهار در آمده کامران میرزای فرزند خود را به حکومت قندهار گذاشته عزیمت کابل کرد و به قوت شهرت تقویت و حمایت دولت ابد مدت ایران بر برادرش شاه زمان مستولی گردیده او را دیده بر کند و مستقلاً پادشاه افغانه گردید؛ و فیروز میرزا برادر خود را که با وی در همه گاه موافق بود ایالت هرات داد و قیصر میرزا ولد شاه زمان سراسیمه شده روی به آستان پادشاه جم جاه ایران نهاد، چنانکه مسطور شد در سمنان به حضور رسید و شرح حال خود عرضه کرد و قرب سالی در ایران به عزت و جلالت می زیست و مورد التفات خاصه پادشاهی بود.

و محمود میرزا پس از استقلال از طریقه ارادتمندی مجانبت گزیده خود را مستغنی همی شمرد و با افغانه نیز به سوء سلوک رفتار همی نمود تا اعظام افغانه از او هارب و به قیصر میرزا راغب شدند و به طهران آمدند و در آستان معدلت بنیان استدعای بردن قیصر میرزا نمودند.

خاقان گیتی ستان او را به کمر خنجر مرصع و شمشیر مکمل به جواهر مخلع و با سازی و ابهتی شایسته روانه فرمود و فرامین قضا آئین به امرای افغانه و خراسان در تقویت وی مرقوم و روانه کابل شد.